

نسبت عدالت و آزادی در اندیشه شهید مطهری

# «آزادی» عین حق است، نه یکی از حقوق



**سید صالح طباطبایی**
نسبت میان دو واژه «آزادی» و «عدالت» و شیوه اعمال توازن بین این دو مفهوم همواره از بحث‌های مناقشه برانگیز در میان اندیشمندان سیاسی طول تاریخ بوده است. فلاسفه غرب معاصر نیز در مناقشه میان این دو مفهوم به مکاتب ذیل اومانیسم، اعتبار‌بخشی‌نموده‌اند و برخی از این متفکران سمت عدالت را اگر فته، برخی دیگر طرفدار آزادی بوده‌اند. حتی تا جایی که گاه به انکار مفهوم مقابل تن داده‌اند. به عنوان مثال «هایک» عدالت اجتماعی را اساساً واژه‌ای مبتذل و ننگین می‌نگارد که تداعی‌گر مردم‌پریمی است. از سوی دیگر فلاسفه مارکسیست با تأکید بر واژه عدالت، اجرای آن را مستلزم آزادی می‌دانند. در این زمینه مستطاز آزادی در جامعه می‌دانند. در این نوشتار تلاش بر آن است تا ضمن ارائه اجمالی نظر شهید استاد مرتضی مطهری پیرامون عدالت و آزادی، نسبت این دو در اندیشه ایشان مورد بررسی قرار گیرد.

- 

**آزادی در نگاه شهید مطهری**

شهید مطهری آزادی را «رهایی انسان از قید و بندهایی که جلوی رشد و تکامل و فعالیت‌های او را به سمت کمال می‌گیرد» تعریف می‌کند. در تعریف دیگری از ایشان آزادی به معنای «فقدان مانع در مسیر حرکت انسان به سوی کمال» آمده است. در تعریف فوق چندان نکته قابل توجه است. نخست اینکه ایشان همچون بسیاری دیگر از اندیشمندان غربی، از آزادی را با مفهوم سلبی (فقدان مانع) ارائه می‌کند.

نکته دیگر تعریفی است که ایشان از «مانع» دارند که دارای تفاوت‌های اساسی با تعاریف رایج در اندیشه لیبرال است. ایشان تا مرز کمز زیادی در مباحث خود پیرامون آزادی بر «مانع درونی و نفسانی» دارند و آنها را مهم‌ترین موانع در آزادی حقیقی که از نگاه ایشان، همان آزادی معنوی است برمی‌شمرند. به همین منظور بهترین مبارزه با موانع آزادی را «تقوا و تزکیه» می‌دانند.

نکته نهایی در تعریف شهید مطهری (ره) از آزادی، استفاده از عبارت «تکامل» است. این واژه در واقع جهت‌دهی آزادی و هدف آن را بیان می‌کند. به رغم تعاریف لیبرالیستی از آزادی که آن را «نبود موانع بر سرر خواسته‌های فرد» می‌دانند و در واقع «امیال و خواست نفسانی» را منشاء نیاز به آزادی برمی‌شمرند، شهید مطهری در تعریف خود هدف را حرکت آدمی در مسیر رشد و کمال می‌داند و با چنین برداشتی، هر اقدامی که مانع رسیدن انسان به سعادت و تکامل شود، مانع آزادی خواهد بود. حدود و ثنور آزادی در نگرش‌های گوناگون متفاوت است و هر مکتبی مرزهای خاصی برای آزادی افراد جامعه قائل است. پرنگترین خط مرز لیبرالیسم که برای آزادی ارائه نموده، محدود کردن آزادی افراد دیگر است اما آزادی مدنظر شهید مطهری خطوطی پرنرنگ تر دارد. از نظر ایشان سه محدودیت برای آزادی افراد جامعه می‌توان قائل شد: اول «زمانی که آزادی فرد، مخل آزادی دیگران و سلب‌کننده آزادی دیگران نشود» و دوم «موردی که آزادی خلاف مصالح عالیه اجتماع باشد.» به نظر ایشان: «دولت که حافظ مصالح عالیه اجتماع است حق این را دارد که آزادی‌هایی را به نفع مصالح عالیه اجتماعی محدود کند.»ایشان اجبار کردن خدمت سربازی را که ظاهر برای مدتی مخل آزادی فرد و به نفع مصالح عالیه اجتماع است به عنوان نمونه‌ای از این محدودیت‌ها ذکر می‌کنند. مورد سومی که شهید مطهری به عنوان قید و حد آزادی برمی‌شمرند عبارت‌ست از: «تجاکه حفظ آزادی فرد بر خلاف مصالح مسلم شخصی خودش باشد» مثال ایشان اجباری کردن افراد به حضور در نظام تعلیم و تربیت حتی به رغم خواست شخصی افراد است. از سوی دیگر شهید مطهری در بخش‌های مختلف آثار خود به مواردی اشاره می‌کند که در آنها باید اصل آزادی افراد حفظ شده و نمی‌توان در آنها اجباری صورت داد. عمده مواردی که ایشان آزادی را قابل تعمیم به آنها می‌داند عبارت‌ند:

**مسائل سلیقه‌ای و خصوصی:** بنا به توضیح شهید مطهری مسائل شخصی و سلیقه‌ای «اموری است که

## درد

**باید توجه کرد شهید مطهری، آزادی را «یکی از حقوق» در کنار سایر حقوق نمی‌داند بلکه حق را عین آزادی می‌داند.** به تعبیر خود ایشان: «حق عبارات است از نفس رابطه غایی یا این است که حق منتزع است از آن و مطلقاً عبارت است از نوعی اختیار و مجاز بودن و عدم منع از ناحیه طبیعت و در حقیقت عین آزادی است؛ نه اینکه آزادی یکی از حقوق است.»

فرد تلاش و تلاش فرد است. شهید مطهری برای توضیح این حق، کشاورزی را مثال می‌زند که برای کشت محصولی تلاش می‌کند و پس از تولید آن محصول، طبعاً نسبت به آن از هر فرد دیگری محق تر خواهد بود و منشأ این اولویت، تلاشی است که او برای تولید نموده است. بنابراین می‌توان این گونه نتیجه گرفت، هر چیز که انسان علت فاعلی آن باشد، نسبت به آن حق پیدا می‌کند. مثل نانواپی که نان می‌پزد و نسبت به آن نان، حق پیدا می‌کند و می‌تواند این حق را به دیگری در ازای دریافت وجه بفروشد.

اما منظور از علت غایی، هدفی است که انسان بر اساس آن

آفریده شده‌است و بر اساس آن غایت استعدادهایی در آن به ودیعه نهاده شده است. به عبارتی هر استعداد طبیعی، مبنای یک حق طبیعی است. مثلاً اینکه انسان‌ها حق مدرسه رفتن دارند ولی گوسفندها ندارند، به این دلیل است که انسان‌ها استعداد فراگیری علم و داناشدن دارند ولی چنین استعدادی در وجود احشام قرار داده نشده است. غالباً موضوع عدالت در غرب از منظر «فاعلی» بررسی می‌شود اما در نظر گرفتن عدالت بر مبنای حقوق غایی سبب می‌شود صرفاً تلاش و کار مینا قرار نگیرد و فردی که به عنوان مثال توان کار در جامعه را از دست می‌دهد، چراکه از منظر عدالت فاعلی افراد عاجز و ناتوان در جامعه اصلاً نباید به عنوان ذیحق به حساب بیایند و هر گونه اعطا به ایشان، جزو عدالت نبوده و می‌تواند از سر لطف و دلسوزی و… باشد اما طبق اصل حقوق غایی، از آنجا که انسان‌ها در استعداد برابرند بنابراین این فرد نیز همچون سایرین ذاتاً مستعد بوده‌اما به دلایل عرضی، از به فعالیت رساندن استعداد خود محروم شده‌است، بنابراین نمی‌توان در عطای عدالت او را در نظر نگرفت و حقوقی در جامعه دارد که بایستی در برقراری عدالت لحاظ شود.

تفاوت میان این دو منشا حق به گونه‌ای می‌تواند تفاوت سبب می‌شود صرفاً تلاش و کار مینا قرار نگیرد و فردی که به عنوان مثال توان کار در جامعه را از دست می‌دهد، چراکه از منظر عدالت فاعلی افراد عاجز و ناتوان در جامعه اصلاً نباید به عنوان ذیحق به حساب بیایند و هر گونه اعطا به ایشان، جزو عدالت نبوده و می‌تواند از سر لطف و دلسوزی و… باشد اما طبق اصل حقوق غایی، از آنجا که انسان‌ها در استعداد برابرند بنابراین این فرد نیز همچون سایرین ذاتاً مستعد بوده‌اما به دلایل عرضی، از به فعالیت رساندن استعداد خود محروم شده‌است، بنابراین نمی‌توان در عطای عدالت او را در نظر نگرفت و حقوقی در جامعه دارد که بایستی در برقراری عدالت لحاظ شود.

فرد، کمال به حساب می‌آید که ناشی از انتخاب آزادانه او باشد. به عنوان مثال اگر فردی از سوی دیگری، «مجبور» به اعطای کمک به نیازمندان شود، دیگر نمی‌توان فضیلت «سخاوتمندی» را برای او اطلاق نمود. بنابراین آزادی و برداشتن نمانعی به نام اجبار که فرد را از رسیدن به رشد در مسیر فضایی پاک می‌دارد، در فضایل اخلاقی موضوعیت دارد. مواردی که ذاتاً غیرقابل اجبار است، مسائلی همچون علاقه‌مندی به خداوند یا دوست داشتن فردی خاص، به هیچ عنوان قابل تحمیل نبوده و بنابراین اجبار اساساً در آنها فاقد موضوعیت است.

**ملزومات رشد اجتماعی:** بنا بر نظر شهید مطهری، گاهی اوقات رشد و تکامل یافتن جامعه منوط به مشارکت مردم و انجام عملی به صورتی که مردم خود به انتخاب و کلای خود مبادرت نکنند و از ناحیه‌ای خاص مجبور به انتخاب فردی -ولو صالح- به عنوان وکیل خود بشوند، دیگر به تجربه جمعی و خرد مبتنی بر تجربه اجتماعی دست نخواهند یافت.

**اعتقادات ظنی:** به زمانی اطلاق می‌شود که سنجه مشخصی برای تعیین درستی یک عقیده نسبت به دیگری وجود نداشته باشد و بنابراین عقاید مختلف، ترجیحی بر دیگری ندارند.

**تفکرات منطقی:** به نظر شهید مطهری آن دسته از نظرات که مبتنی بر اندیشه افراد هستند نمی‌بایست دچار محدودیت و منوعیت بشوند. ایشان معتقدند، تفکر و استدلال بر خلاف «عقیده» که معمولاً تحت تأثیر تقلید، محیط، وراثت و… است، از جنس تعقل بوده و هر چه مانع از افراد در ارائه عقاید، باید مبنی بر ارشاد و هدایت آنان باشد. از همین رو ایشان می‌نویسند: «کتاب‌هایی ولو ضدین، ضداسلام، ضد خداست ولی بر اساس یک منطق است؛ واقعاً یک کسی به یک طرز تفکر خاصی رسیده، تفکر خودش را دارد عرضه می‌کند، یعنی ما واقعاً حس می‌کنیم برخی افراد ضد خدا، اسلام، پیامبر حرف می‌زنند اما در صحبت خود صادقند یعنی واقعاً اینطور فکر می‌کنند. راه مبارزه با این افکار ارشاد و هدایت و منطق صحیح عرضه کردن است. اینکه شهید مطهری در دانشکده الهیات دانشگاه تهران، پیشنهاده می‌دهند «اساتید مارکسیست کرسی تدریس داشته باشند و منطق خود را ارائه کنند و در

## اندیشه

و تلاش فرد است. شهید مطهری برای توضیح این حق، کشاورزی را مثال می‌زند که برای کشت محصولی تلاش می‌کند و پس از تولید آن محصول، طبعاً نسبت به آن از هر فرد دیگری محق تر خواهد بود و منشأ این اولویت، تلاشی است که او برای تولید نموده است. بنابراین می‌توان این گونه نتیجه گرفت، هر چیز که انسان علت فاعلی آن باشد، نسبت به آن حق پیدا می‌کند. مثل نانواپی که نان می‌پزد و نسبت به آن نان، حق پیدا می‌کند و می‌تواند این حق را به دیگری در ازای دریافت وجه بفروشد.

اما منظور از علت غایی، هدفی است که انسان بر اساس آن آفریده شده‌است و بر اساس آن غایت استعدادهایی در آن به ودیعه نهاده شده است. به عبارتی هر استعداد طبیعی، مبنای یک حق طبیعی است. مثلاً اینکه انسان‌ها حق مدرسه رفتن دارند ولی گوسفندها ندارند، به این دلیل است که انسان‌ها استعداد فراگیری علم و داناشدن دارند ولی چنین استعدادی در وجود احشام قرار داده نشده است. غالباً موضوع عدالت در غرب از منظر «فاعلی» بررسی می‌شود اما در نظر گرفتن عدالت بر مبنای حقوق غایی سبب می‌شود صرفاً تلاش و کار مینا قرار نگیرد و فردی که به عنوان مثال توان کار در جامعه را از دست می‌دهد، چراکه از منظر عدالت فاعلی افراد عاجز و ناتوان در جامعه اصلاً نباید به عنوان ذیحق به حساب بیایند و هر گونه اعطا به ایشان، جزو عدالت نبوده و می‌تواند از سر لطف و دلسوزی و… باشد اما طبق اصل حقوق غایی، از آنجا که انسان‌ها در استعداد برابرند بنابراین این فرد نیز همچون سایرین ذاتاً مستعد بوده‌اما به دلایل عرضی، از به فعالیت رساندن استعداد خود محروم شده‌است، بنابراین نمی‌توان در عطای عدالت او را در نظر نگرفت و حقوقی در جامعه دارد که بایستی در برقراری عدالت لحاظ شود.

تفاوت میان این دو منشا حق به گونه‌ای می‌تواند تفاوت سبب می‌شود صرفاً تلاش و کار مینا قرار نگیرد و فردی که به عنوان مثال توان کار در جامعه را از دست می‌دهد، چراکه از منظر عدالت فاعلی افراد عاجز و ناتوان در جامعه اصلاً نباید به عنوان ذیحق به حساب بیایند و هر گونه اعطا به ایشان، جزو عدالت نبوده و می‌تواند از سر لطف و دلسوزی و… باشد اما طبق اصل حقوق غایی، از آنجا که انسان‌ها در استعداد برابرند بنابراین این فرد نیز همچون سایرین ذاتاً مستعد بوده‌اما به دلایل عرضی، از به فعالیت رساندن استعداد خود محروم شده‌است، بنابراین نمی‌توان در عطای عدالت او را در نظر نگرفت و حقوقی در جامعه دارد که بایستی در برقراری عدالت لحاظ شود.

تفاوت میان این دو منشا حق به گونه‌ای می‌تواند تفاوت میان مفهوم «عدالت» و «مسوات» را نیز مشخص نماید. در حقوق طبیعی انسان‌ها، باید مساوات برقرار گردد و از آنجا که همه ما انسانیم، و در خلقت و استعداد‌های مرتبط با آن باهم مشترکیم، بنابراین حقوقی چون مالکیت، انتخاب شغل و… برای همه ما باید وجود داشته باشد اما بخشی از مفهوم عدالت فراتر از تساوی بوده و آن در جایی است که عطا کردن حق، به زحمت و تلاش فرد باز گردد و در واقع حقوق فاعلی فرد در جامعه، در برقراری عدالت لحاظ شود. در اینجا، علی‌السویه قرار دادن همه در پرداخت یا توزیع، درست نیست و تلاش فرد باید مبنای عطای حق قرار گیرد و غیر این صورت ظلم صورت گرفته است.

نهائیاناً این عدالت از منظر شهید مطهری باید به دو سؤال پاسخ داده شود. نخست اینکه «حقوقی که به طور طبیعی انسان‌ها واجد اند چیست؟» و دوم اینکه «حقوقی که افراد بنا بر تلاش و زحمت خود واجد می‌شوند کدام است؟»ایشان البته به طور تفصیلی به این موضوع و جزئیاتش نپرداخته‌اند اما در جایی دیگر برخی از حقوق افراد جامعه را که در عدالت باید مبنی باشد، اینگونه برمی‌شمرند: «فرد از نظر اسلام، چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی، چه قضایی و چه از نظر اجتماعی، حقوقی دارد. از منظر سیاسی مشورت و حق انتخاب و از نظر اقتصادی حق مالکیت بر محصول خود و حق معاوضه و مبادله و صدقه و وقف و اجاره و مزارع و مضاربه و غیره و در مابملک شرعی خود دارد و از نظر قضایی حق اقامه دعوی و احقاق حق و حق شهادت و از نظر اجتماعی حق انتخاب شغل و مسکن و انتخاب رشته تحصیلی و غیره و از نظر خانوادگی حق انتخاب همسر دارد.»

**نسبت عدالت و آزادی در نگاه شهید مطهری**
همانگونه که بیان شد، شهید مطهری حق را منشأ عدالت می‌داند و در واقع حقوق افراد در جامعه، ذیل مفهوم عدالت قابل اجرا هستند. از نگاه ایشان، «آزادی» همان حق طبیعی افراد است که به علت نوع خلقت انسان، مستحق آن هستند و در واقع عدالت زمانی در جامعه محقق می‌شود که آزادی با حدود بیان شده‌اش، به صورت مساوی در اختیار اعضای جامعه قرار گیرد. از این حیث نه تنها تعارضی میان مفهوم عدالت و آزادی نمی‌توان یافت، بلکه اتفاقاً این دو مفهوم به نحوی رابطه

«موم و خصوص» دارند. به عبارتی از یک سو فقدان از آزادی محروم می‌شوند و از سوی دیگر، فقدان آزادی در یک جامعه به معنای عدم برقراری عدالت در آن جامعه است.

باید توجه کرد شهید مطهری، آزادی را «یکی از حقوق» در کنار سایر حقوق نمی‌داند بلکه حق را عین آزادی می‌داند. به تعبیر خود ایشان: «حق عبارت است از نفس رابطه غایی یا این است که حق منتزع است از آن و مطلقاً عبارت است از نوعی اختیار و مجاز بودن و عدم منع از ناحیه طبیعت و در حقیقت عین آزادی است؛ نه اینکه آزادی یکی از حقوق است.»ایشان آزادی را همان «حق» بودن دانسته و آن را نقطه مقابل «ممنوع‌الحق» بودن تعریف می‌کنند: «خود آزادی که نقطه مقابل ممنوع‌الحق بودن است، حق خاصی نیست، یعنی اینکه انسان منعی از حقوق خود نداشته باشد، حق علی حده و خاصی نیست. آنچه حق است خود بیان است و نه آزادی بیان. اینکه بگوییم حق آزادی بیان داده شود، مثل این است که بگوییم به شما مانع نشدن دیگران را عطا می‌کنیم.»

خلاصه اینکه دو مفهوم آزادی و عدالت از آنجا که نسبت بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند، از منظر شهید مطهری نمی‌توانند با یکدیگر تراحم پیدا کنند. با تحقق عدالت، آزادی نیز محقق می‌شود و لازمه تحقق آزادی، تحقق عدالت است. تعارضاتی که در نظر روشنفکران از این دو تعبیر شکل گرفته است را نمی‌توان ناشی از تعارض ذاتی این دو مفهوم با یکدیگر دانست، بلکه این تعارض‌ها به سبب تحقق نیافتن عدالت معنوی و به تعبیری آزادی معنوی است که سبب ایجاد مسئله و کشمکش میان این دو مفهوم می‌گردد.

### صراط

**ما می‌گفتیم عدالت و آزادی؛ کمونیست‌ها می‌گفتند فقط عدالت!**



اگر عدالت را از معنویت جدا کنیم – یعنی عدالتی که با

معنویت همراه نباشد – این هم عدالت نخواهد بود. عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنوی عالم وجود و کائنات نباشد، به ریاکاری و دروغ و انحراف و ظاهر سازی و تصنع تبدیل خواهد شد؛ مثل نظام‌های کمونیستی که شعارشان عدالت بود. ما می‌گفتیم عدالت و آزادی؛ اما آزادی اصلاً جزو شعارهای آنها نبود. در همه کشورهایی که حرکت کمونیستی در آنجا به شکلی از اشکال – انقلاب یا کودتا – تحقق پیدا کرده بود، «عدالت» محور شعارهای آنها بود اما واقعیت زندگی آنها مطلقاً نشان‌دهنده عدالت نبود؛ درست ضد عدالت بود.

وظیفه حتمی دیگر دولت اسلامی علاوه بر گسترش عدالت، گسترش علم و دانایی است؛ چون

دولت اسلامی بدون گسترش علم و دانایی به جایی نخواهد رسید. گسترش آزاداندیشی هم مهم

است. واقعاً انسان‌ها باید بتوانند در یک فضای آزاد فکر کنند. آزادی بیان تابعی از آزادی فکر است.

وقتی آزادی فکر بود، به طور طبیعی آزادی بیان هم هست. عمده، آزادی فکر است که انسان‌ها

بتوانند آزاد بیندیشند. در غیر فضای آزاد فکری، امکان رشد وجود ندارد. برای فکر، برای علم،

برای میدان‌های عظیم پیشرفت بشری اصلاً جایی وجود نخواهد داشت.

**بیانات رهبر انقلاب در دیدار هیئت دولت ۸۴/۶/۸**

### دیدگاه

برشی از کتاب «اقتصادنا»

### اقتصاد اسلامی از منظر شهید صدر

وقتی می‌گوییم اقتصاد اسلامی علم نیست، منظورمان این است که اسلام، دینی است که به ساماندھی زندگی اقتصادی فرامی‌خواند، همانگونه‌که به دیگر جنبه‌های زندگی می‌پردازد، نه اینکه علمی اقتصادی، از قبیل علم اقتصاد سیاسی، به شمار بیاید. به دیگر سخن، اقتصاد اسلامی انقلابی برای دگرگون کردن واقعیت فاسد و تبدیل آن به واقعیتی سالم است، نه تفسیری عینیت‌گرایانه از واقعیت. مثلاً وقتی که اقتصاد اسلامی اصل مالکیت چندگانه را وضع می‌کند، مدعی آن نیست که دارد واقعیت تاریخی مر حله معینی از زندگی را حاصل کرده و تفسیر می‌کند یا نتیجه‌چاقوبین طبیعی تاریخ را بیان می‌دارد… بنابراین وظیفه مکتبی اقتصاد اسلامی عبارت است از کشف شکل کامل زندگی اقتصادی بر طبق شریعت اسلام و بررسی اندیشه‌ها و مفاهیم عامی که در پس این چهره رخ می‌نماید، مانند نظریه جدایی شکل توزیع از چگونگی تولید و نظریات دیگری از این دست. پس از آن، نوبت به وظیفه علمی اقتصاد اسلامی می‌رسد تا روند قوانین زندگی واقعی را در درون جامعه‌ای که مکتب اسلام به طور کامل در آن پیاده شده، کشف کند. بنابراین پژوهشگر علمی، اقتصاد مکتبی اسلام را به عنوان قاعده ثابت جامعه‌ای در نظر می‌گیرد که می‌کوشد قوانین آن را بشناسد و رویدادهایش را با یکدیگر مربوط سازد. اقتصاد اسلامی از این نظر، شبیه اقتصاد سیاسی سراسر دانشمندان اقتصاد سرمایه‌داری است؛ چراکه آنان بر فرض‌های مکتبی خود را، حاصل کرده و سپس به تفسیر واقعیت موجود در درون آن چارچوب پرداختند و طبیعت قوانین حاکم بر جامعه‌ای را که مکتب سرمایه‌داری در آن پیاده شده، مورد مطالعه قرار دادند و از آن مطالعات آنان، علم اقتصاد سیاسی به‌وجود آمد. به این ترتیب، این امکان وجود دارد که علمی برای اقتصاد اسلامی شکل بگیرد البته پس از آنکه پژوهش مکتبی فراگیری به بررسی واقعیت موجود در این چارچوب بپردازد. حال سؤال این است: چه موقع و چگونه می‌توان علم اقتصاد اسلامی را بنا گذاشت؟ همانگونه که باورمندان به سرمایه‌داری، علم اقتصاد سیاسی را بنا نهند یا به دیگر سخن، علمی را بنیان گذاشتند که رویدادهای جامعه سرمایه‌داری را تفسیر می‌کند.

پاسخ این است که تفسیر علمی رویدادهای زندگی اقتصادی از یکی از پایه استوار است:

۱. آغاز رویدادهای اقتصادی از تجربه واقعی زندگی و تنظیم علمی آنها به‌گونه‌ای که شرایط خاص و قوانین حاکم بر آن رویدادها در عرصه همان زندگی اقتصادی کشف نماید.

۲. آغاز پژوهش علمی از مسلمات معینی که به عنوان فرضیه در نظر گرفته می‌شوند و در بر تو آنها، رویکردهای اقتصادی و روند رویدادها نتیجه‌گیری می‌شود.

### کتاب‌اندیشه

### «اختیار در ضرورت هستی» رونمایی شد

مراسم تجلیل از مقام علمی غلامحسین ابراهیمی دینانی عصر

روز گذشته در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه برگزار شد. در

این برنامه که به مناسبت هفته پژوهش بود، آخرین اثر ابراهیمی

دینانی با عنوان «اختیار در ضرورت هستی» رونمایی شد.

همچنین پنج اثر پرش از هستی، فراز و فرود فکر فلسفی،

مورد نقد و بررسی شاگردان ابراهیمی دینانی قرار گرفت.

خسروپناه، رئیس مؤسسه حکمت و فلسفه در این مراسم گفت:

ابراهیمی دینانی فیلسوف حقیقت‌است و حقیقت‌بدون پرسشگری،

امکان‌پذیر نیست و پرسش و پرسشگری جزوهویت ایشان است. وی

گفت: بنده آثار دکتر دینانی را به دو دسته تقسیم می‌کنم. دسته اول

شامل معرفی شخصیت‌های فکری، فیلسوفان و متفکران جهان است. مثل آثاری که راجع به سپهرودی،

غزالی یا خواجه نصیر نوشته شده‌است و انتخاب هیچ کدام از اینها تصادفی نبوده و با عقلانیت و حکمت

انتخاب شده‌است. دسته دوم آثاری هستند که به موضوعات حکمی و فلسفی اختصاص دارند. در این

آثار ابراهیمی دینانی راجع به موضوعات و چالش‌هایی که ذهن او را درگیر کرده می‌نویسد.

خسروپناه در ادامه دو خواهنش از ابراهیمی دینانی یاد کرد و گفت: بنده در همین جا از استاد ابراهیمی

دینانی دو خواهنش دارم. اول اینکه در حوزه آثار دسته اول که اشاره کردم راجع به این عربی و ملاصدرا

هم کتاب بنویسند. خواهنش دوم این است که در حوزه آثار دسته دوم درباره رابطه عقل و دین و نسبت

مهم‌ترین دغدغه ابراهیمی دینانی غفلت‌است چراکه این پژوهش‌ها پیش از آنکه غفلانیت رشد پیدا کند

معنویت هم عمق پیدا می‌کند. علاوه بر این، ایشان در طول علم علمی خود، همیشه به دنبال تأویل

خود بوده‌است.

### درنگ

آیت‌الله جوادی آملی تشریح کرد

### مرجعون از نگاه قرآن

آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی در جلسه تفسیر در مسجد اعظم با اشاره به تعبیر «مرجعون» در قرآن کریم گفت: مرجعون گروهی در مدینه بودند که اخبار جعلی و دروغ و بی‌پایه را منتشر و جامعه را متزلزل می‌کردند. وی افزود: از این رو خبر دروغ و جعلی که پایه ندارد ارجیح‌نماید می‌شود و متأسفانه امروز هم توسط برخی رسانه‌ها همچون آمدنیوز پخش می‌شود. قلم به دست‌های جاعل، مرجفانی هستند که جامعه را می‌لرزاندند و مشوش می‌کنند. این مفسر قرآن گفت: خداوند فرموده‌است که اگر کسی دروغ پخش کند و جامعه را به هم بریزد، بساط این گروه‌های جامع جودش زیر باعث تزلزل جامعه می‌شوند. آیت‌الله جوادی آملی با بیان اینکه خبر لرزان، جامعه را می‌لرزاند، عنوان کرد: در جهنم گروه‌های تابع ائمه کفر به خدای می‌گویند که ما تابع این افراد بودیم و تو آنان را عذاب کن. وی تأکید کرد: خداوند نیز می‌فرماید: عذاب آنان دو برابر است، زیرا کفر ضلالت خود و اضلال دیگران را می‌چشد ولی عذاب شما هم دو برابر است، زیرا هم کفر ورزیدید و از طرف دیگر هم در خانه ائمه هدایت را بستید و باعث خانه‌نشینی ائمه شدید. این مفسر قرآن تصریح کرد: کسانی که زیر با ظلم و استضعاف مستکبران می‌روند نباید تصور کنند در قیامت مجازات نخواهند شد بلکه این افراد نیز مشمول همان دو مجازات متعلق به ظالمان خواهند بود، زیرا با رفتارشان سبب شدند تا ائمه نیرویی برای اجرای اسلام نداشته باشند.